

## محاكمه‌ی کمونیست‌ها در کلن<sup>۱</sup>

لندن، چهارشنبه، ۱ دسامبر ۱۸۵۲

تا این زمان توسط روزنامه‌های اروپایی، گزارشات بی‌شماری راجع به محاکمه‌ی غول‌آسای پروس بر علیه کمونیست‌های کلن و نتیجه‌ی آن دریافت داشته‌اید. ولی از آنجا که هیچیک از این گزارشات بیان دقیق حقایق این محاکمه نیست و از آنجا که حقایق واقعی این محاکمه بر روش‌های سیاسی که به وسیله‌ی آن قاره‌ی اروپا در انقیاد نگه داشته شده روشنایی خیره‌کننده‌ای می‌اندازد، لازم می‌دانم که به شرح این محاکمه بپردازم.

حزب کمونیست یا پرولتری، مانند سایر احزاب دیگر، به علت سرکوب حق تشکل و تجمع، از امکان برخوردار بودن از تشکیلات قانونی در قاره‌ی اروپا محروم شده است. علاوه بر این، رهبران آن از کشورهای خود تبعید شده‌اند. هیچ حزب سیاسی نمی‌تواند بدون تشکیلات وجود داشته باشد. اگر بورژوازی لیبرال و طبقه‌ی خرده بورژوازی دموکرات در وضعیتی قرار داشتند که می‌توانستند به وسیله‌ی موقعیت و امتیازات اجتماعی و مراوده جا افتاده‌ی شخصی و روزانه‌ی اعضایشان، کمابیش جانشینی برای چنین تشکیلاتی به وجود آورند، ولی برای پرولتاریا که فاقد یک چنین موقعیت و اینگونه امکانات پولی بود، راه دیگری جز این باقی نماند که به تشکیلات مخفیانه متوسل شود. به این جهت، هم در فرانسه و هم در آلمان، تعداد بی‌شماری انجمن‌های سری به وجود آمدند که در سال ۱۸۴۹ یکی بعد از دیگری توسط پلیس کشف شده و به عنوان توطئه‌گر مورد تعقیب قرار

<sup>۱</sup> - این مقاله برای اولین بار در نیویورک دیلی تریبون شماره ۳۶۴۵، ۲۲ نوامبر ۱۸۵۲ چاپ شد.

گرفتند. البته اگر چه، بسیاری از آن‌ها نیز واقعاً خصلت‌های توطئه‌گرانه داشتند و حقیقتاً به این منظور تشکیل یافته بودند که حکومت‌های حاضر را سرنگون سازند (و ترسو کسی است که تحت شرایط معینی توطئه‌گری نکند و احمق کسی است که تحت شرایط دیگری چنین کند) ولی تشکل‌های دیگری نیز وجود داشتند که به خاطر اهداف وسیع‌تر و عالی‌تری تشکیل یافته بودند و می‌دانستند که سقوط حکومت‌های موجود فقط یک مرحله در مبارزه‌ی بزرگی است که در پیش است. لذا، مصمم بودند متشکل بمانند و حزبی، که خودشان هسته‌ی اصلی آن را تشکیل می‌دادند، تدارک ببینند تا آخرین مبارزه تعیین‌کننده را به فرجام رسانند. مبارزه‌ای که یک روز نه فقط سلطه‌ی "دیکتاتورها"، "مستبدین"، و "غاصبین"، بلکه سلطه‌ی یک قدرت به مراتب عظیم‌تر و به مراتب وحشتناک‌تر، یعنی سلطه‌ی سرمایه‌بر کار، را برای همیشه در اروپا درهم خواهد کوبید.

تشکیل اولین حزب کمونیست در آلمان (اشاره به اتحادیه‌ی کمونیست‌ها - ویراستار) اقدامی از این دست بود. این حزب در رابطه با اصول ماتیفست خود (منتشر شده در ۱۸۴۸) و به پیروی از اصولی که در سلسله‌مقالات "انقلاب و ضدانقلاب در آلمان" در "نیویورک دیلی تریبون" بیان شده بود، هرگز دچار این توهم نگشته بود که می‌تواند در هر زمان دلخواه و به میل و اراده‌ی خود موجب بروز انقلابی گردد که از توانایی تحقق ایده‌های آن برخوردار است. این حزب، علی‌که جنبش‌های انقلابی ۱۸۴۸ را به وجود آورده بود و موجب شکست آن‌ها شده بود را مورد مطالعه قرار داد. با تشخیص اینکه کلیه‌ی مبارزات سیاسی بر اساس تناقضات اجتماعی طبقاتی شکل می‌گیرند، به تحقیق و بررسی درباره‌ی شرایطی پرداخت که تحت آن یک طبقه‌ی جامعه می‌تواند و باید همه‌ی منافع یک ملت را نمایندگی کند و آن را از نظر سیاسی تحت سلطه‌ی خود در آورد.

تاریخ به حزب کمونیست نشان داده بود؛ که چگونه بعد از اشرافیت ارضی قرون وسطا، قدرت پولی اولین سرمایه داران بالا گرفت و زمام حکومت را به دست آوردند؛ چگونه نفوذ اجتماعی و سلطه‌ی سیاسی این بخش مالی سرمایه داران، یعنی آریستوکراسی مالی، از زمان معمول شدن نیروی بخار آب، در مقابل قدرت رشد یابنده سرمایه داران صنعتی، نقصان یافت و چگونه در لحظه‌ی حاضر، دو طبقه‌ی دیگر مدعی قدرت سیاسی شده اند: طبقه‌ی خرده بورژوا و طبقه‌ی کارگران صنعتی. تجربه‌ی عملی انقلابی ۱۸۴۸-۱۸۴۹ حقانیت جوهر این تئوری را اثبات کرد، مبنی بر اینکه بدو این نوبت دموکراسی خرده بورژوازی است، قبل از آنکه طبقه‌ی کارگر کمونیست بتواند برای همیشه قدرت را به تصرف در آورد و سیستم بردگی مزدی را که او را تحت یوغ بورژوازی نگاه داشته است نابود کند. به این ترتیب، سازمان مخفی کمونیست‌ها به هیچ وجه نمی توانسته در تعقیب این هدف بلاواسطه بوده باشد که حکومت‌های فعلی را در آلمان سرنگون سازد. از آنجا که این سازمان نه برای سرنگونی حکومت‌های فعلی، بلکه برای سرنگونی حکومت محصول قیام بعدی، که دیر یا زود جانشین این حکومت‌ها خواهد شد تشکیل شده است، اعضای آن ممکن است (و حتماً نیز چنین خواهد بود) که به طور فردی نقش فعالی در جنبش انقلابی بر علیه وضعیت کنونی داشته باشند؛ ولی تدارک این چنین جنبشی از طریقی غیر از اشاعه‌ی مخفیانه ایده‌های کمونیستی در میان توده‌ها، نمی توانست وظیفه‌ی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها بوده باشد. این میانی اساسی اتحادیه، چنان توسط اکثریت اعضای آن خوب تفهیم شده بود که وقتی جاه‌طلبی عده‌ای می‌خواست اتحادیه را با تبدیل به یک انجمن توطئه‌گر، وسیله‌ای برای راه انداختن یک انقلاب ضرب العجل بکند، آن عده از اتحادیه اخراج شدند.

طبق هیچ قانونی در این دنیا نمی توان این تشکل را نقشه یا توطئه‌ای برای ارتکاب خیانت به پادشاه محسوب کرد. اگر توطئه‌ای در کار بود. این توطئه نه بر

علیه حکومت فعلی، بلکه بر علیه جانشین احتمالی آن قرار بود صورت گیرد. دولت پروس از این امر به خوبی آگاه بود. به همین دلیل هم بود، که یازده متهم را هجده ماه در زندان انفرادی نگه داشتند، هجده ماهی که از طرف مقامات برای اجرای عجیب‌ترین شاهکارهای قضائی صرف شد.

فقط فکرش را بکنید که پس از هشت ماه زندان موقت، متهمین باز هم ماه‌ها در زندان نگاهداشته شدند، زیرا "هیچ مدرکی که دال بر ارتکاب جرم از طرف آن‌ها باشد بدست نیامده!" و زمانی که سرانجام در مقابل هیأت منصفه قرار گرفتند، هیچگونه عملی که آشکارا خصلت خیانتکارانه‌ی او داشته باشد، از جانب دادستان مدلل نشده بود. معهذاً آن‌ها را محکوم کردند و حالا خواهیم دید چگونه.

در ماه مه ۱۸۵۱، یکی از فرستادگان ویژه اتحادیه دستگیر شد. بر اساس اسنادی که نزد او پیدا کردند، افراد دیگری دستگیر شدند. یکی از مأموران پلیس پروس، فردی به نام اشتیبر، فوراً به لندن اعزام شد تا در آنجا رشته‌های به اصطلاح توطئه را کشف کند. او در آنجا موفق شد اوراقی به دست آورد، که مربوط به انشعابیون فوق‌الذکر از اتحادیه می‌شد. آن‌ها بعد از اخراجشان از اتحادیه، در پاریس و لندن یک توطئه‌ی واقعی به راه انداخته بودند. این اسناد از طریق ارتکاب یک جرم مضاعف بدست آمده بودند. به این معنی که مردی به نام رویتز اجیر شده بود تا صندوق اسناد منشی انجمن را بشکند و اوراقی را که در آن نگاهداری می‌شدند، به سرقت ببرد. البته، این تازه اول کار بود. این سرقت منتهی به کشف و محکومیت توطئه به اصطلاح آلمانی-فرانسوی در پاریس شد، ولی در رابطه با اتحادیه‌ی کمونیست‌ها هیچ مدرکی را ارائه نمی‌داد. در ضمن باید متذکر شد، که توطئه‌ی پاریس به مدیریت چند کله خشک پُرشور و شر و چند شوالیه سیاسی در لندن و یک عنصر سوء پیشینه دار که قبلاً به علت جعل اسناد محکوم شده بود و در آن زمان به عنوان جاسوس پلیس در پاریس فعالیت می‌کرد، ترتیب

داده شده بود و ساده لوحانی که به دام آن ها افتاده بودند، با رجزخوانی های تند و لفاظی های تشنه به خون، بی اهمیت بودن کامل هستی سیاسی خود را جبران می کردند.

بنابراین، پلیس پروس مجبور بود که به دنبال کشفیات تازه ای بگردد. به این منظور، یک دفتر رسمی پلیس مخفی را در سفارت پروس در لندن دایر کردند. یکی از جاسوسان پلیس به نام گرایف، تحت عنوان وابسته سفارت، حرفه ای کثیف خود را انجام می داد. اقدامی که برای اینکه تمام سفارتخانه های پروس را خارج از موازین مشروع قوانین بین المللی قرار دهد، کافی بود و تا به امروز حتی اتریشی ها نیز جرئت ارتکاب آن را نداشتند. زیر دست او فردی به نام فلوری کار می کرد، او تاجری از شهر لندن، مرد نسبتاً متمولی که روابط کاملاً قابل محترمی داشت، از آن جنس موجودات زبونی که به علت ابتلای ذاتی به رذالت مرتکب بیشرمانه ترین اقدامات می شوند. هیرش، یکی دیگر از جاسوسان، یک کارمند تجاری بود که حتی قبل از ورودش به لندن به عنوان جاسوس معرفی شده بود. او به محفل چند تن از مهاجرین کمونیست آلمانی در لندن راه یافت و آن ها برای اینکه دلایل کافی در مورد هویت حقیقی اش به دست آورند، برای مدت کوتاهی او را تحمل کردند. وجود رابطه بین او و پلیس، به زودی مدلل شد و از این لحظه به بعد، آقای هیرش دیگر آفتابی نگشت. البته اگر چه به این وسیله، او دیگر از هرگونه فرصتی را برای کسب اطلاعاتی که به خاطر تهیهی آن ها اجیر شده بود از دست داد، ولی معذالک چندان هم بیکار نماند. از مخفیگاه اش در کنزینگتون، جایی که او هرگز با هیچیک از کمونیست های مورد نظرش ملاقات نکرد، هر هفته گزارش های ساختگی از جلسات ساختگی کمیته مرکزی ساختگی آن سازمان توطئه گر سرهم کرد، که پلیس پروس موفق نشده بود به آن دست یابد. محتوای این گزارشات، بی اندازه مزخرف بود. هیچیک از اسامی کوچک درست نبودند؛

هیچیک از اسامی صحیح نوشته نشده بودند؛ صحبت‌های هیچکس آن‌طور که او ممکن است صحبت کند، بازگو نشده بود؛ استاد او، فلوری، وی را در این جعلیات کمک کرد و تاکنون هنوز بیگناهی گرایف، وابسته سفارت پروس، در این اقدام ننگین به اثبات نرسیده است. باور کردنی نیست، ولی دولت پروس این جعلیات احمقانه را مانند آیه‌های کتاب مقدس جدی تلقی کرد و می‌توان پیش‌بینی کرد که ارائه‌ی چنین مدارکی به عنوان آثار جرم به هیأت منصفه‌ی دادگاه چه اغتشاشی به وجود آورد. وقتی محاکمه شروع شد، آقای اشتیبر، کارمند پلیسی که قبلاً نام بردیم، به عنوان شاهد در صحنه ظاهر گشت و روی تمام این مزخرفات قسم خورد و با غرور تمام اصرار ورزید که یکی از مأمورین مخفی او با افرادی که سردمداران این توطئه‌ی وحشتناک تلقی می‌شدند، نزدیک‌ترین روابط را در لندن برقرار ساخته است. این مأمور مخفی در عمل نیز کاملاً مخفی بود، زیرا از ترس آنکه مبادا واقعاً با یکی از آن افرادی روبرو شود که هفته به هفته ظاهراً در مورد افکار و گفتار و کردارشان گزارش می‌داد، هشت ماه در کنزینگتون مخفی شده بود.

ضمناً، آقایان هیرش و فلوری یک اختراع دیگر هم کرده بودند. آن‌ها مجموعه گزارش‌های ساختگی‌اشان را به صورت "دفتر اصلی صورت جلسات" نشست‌های کمیته مرکزی مخفی، که پلیس پروس مدعی موجودیت آن بود، تنظیم کرده بودند. از آنجا که آقای اشتیبر دریافته بود که این دفتر با گزارشاتی که او قبلاً از همین منبع اخذ کرده بود، به طرز عجیبی مطابقت می‌کنند، آن را به هیأت منصفه‌ی دادگاه ارائه داد و تحت سوگند اظهار داشت که پس از آزمایشات دقیق به این اعتقاد رسیده که این دفتر موثق است. پس از این جریان، قسمت اعظم مزخرفاتی که هیرش به هم بافته بود، آشکار شد. می‌توان حیرت اعضای آن کمیته مرکزی به اصطلاح مخفی را تجسم کرد، که ملاحظه می‌کردند ادعاهایی در موردشان شده

که خود تا به حال از آن اطلاعی نداشتند. افرادی که اسم کوچکشان ویلهلم بود، در این گزارشات لوئی یا کارل نامیده شده بودند؛ عده‌ی دیگری که در زمان مشخصی در آن سوی انگلستان به سر می بردند، طبق این گزارشات در لندن بوده و سخنرانی هائی ایراد کرده بودند؛ عده‌ی دیگری نامه هائی را که هرگز دریافت نکرده بودند، خوانده بودند؛ در حالی که مرسوم بود آن ها جلسات هفتگی خود را در عصرهای چهارشنبه تشکیل بدهند، برای آن ها مرتباً جلساتی در روزهای پنجشنبه به هم بافته شده بود؛ کارگری که به زحمت می توانست بنویسد، به عنوان نویسنده صورت جلسات معرفی شده بود؛ در این نشست ها افرادی، که عمدتاً از مردان اهل قلم شناخته شده کشورشان بودند، به زبان مرسوم در پاسگاه های پلیس پروس سخن گفته بودند؛ و بالاخره برای آنکه سنگ تمام گذاشته باشد، قبض رسیدی جعل شده بود که نشان می داد جاعلین این سند وجهی را برای دریافت آن به منشی ساختگی کمیته مرکزی کذایی این تشکل پرداخته بودند؛ ولی وجود این منشی ساختگی تماماً متکی به کلک یک کمونیست بدسیرت بود که سر هیرش بیچاره کلاه گذاشته بود.

این جعل و تقلب ناشیانه آنقدر مفتضح بود، که نتایجی مخالف آنچه مورد نظرشان بود به بار آورد. با وجود آنکه هرگونه امکاتی برای آشنا ساختن هیأت منصفه از جریان واقعی موضوعات از دوستان مقیم لندن متهمین، سلب شده بود؛ با وجود آنکه نامه هائی که آن ها برای وکلای مدافع می فرستادند، به وسیله‌ی اداره‌ی پست ضبط می شد؛ با وجود آنکه اسناد و استشهادهای تنظیم شده و رسمی ای که آن ها توانسته بودند به دست وکلای مدافع برسانند، به عنوان مدرک پذیرفته نشده بودند؛ با وجود همه‌ی این ها، خشم عمومی به آن حد رسیده بود که حتی دادستان، و آری حتی آقای اشتیبر که با سوگند خود اصالت دفتر صورت جلسات را تضمین کرده بود. مجبور شدند آن را به عنوان یک سند جعلی بپذیرند.

مع الوصف تنها همین یک تقلب نبود، دو یا سه مورد مشابه دیگر نیز در جریان محاكمه فاش شدند. پلیس با دخل و تصرف در اوراقی که به وسیله‌ی رویتر دزدیده شده بودند، مفاهیم آن‌ها را تغییر داده بود. ورقه‌ای پر از مزخرفات که با تقلید از دستخط دکتر مارکس نوشته شده بود، جعل کرده بودند و مدت‌ها ادعا می‌کردند که این ورقه واقعاً توسط دکتر مارکس نوشته شده است، تا آنکه بالاخره دادستان خود را مجبور دید به جعلی بودن آن اعتراف کند. البته در ازای هر یک از رذالت‌های پلیس که برملا می‌شدند، پنج یا شش رذالت جدید صورت می‌گرفت، که امکان افشاء کردن بلافاصله‌ی آن‌ها وجود نداشت. زیرا وکلای مدافع غافلگیر می‌شدند و مدارک باید از لندن تهیه می‌شد و هر مکاتبه وکلای مدافع با مهاجرین کمونیست در لندن به عنوان شرکت آن‌ها در توطئه مفروض در جلسه‌ی علنی دادگاه تخطئه می‌شد!

اینکه فلوری و گرایف بیانگر همان چیزی هستند که در اینجا توصیف شده، واقعیتی است که حتی به وسیله‌ی شهادت خود آقای اشتیبر نیز مورد تأیید قرار گرفته است. در رابطه با هیرش، خود او در حضور یک قاضی پلیس در لندن اقرار کرده است که او "دفتر صورت جلسات" را به دستور و با کمک فلوری جعل کرده و بعداً از انگلستان گریخته تا از تعقیب قانونی مصون بماند.

دولت فقط می‌توانست تعدادی از اینگونه افشاگری‌های ننگ آور را که در اثنای محاكمه برملا شدند، تحمل کند. ولی، او هیأت منصفه‌ای در اختیار داشت که در تاریخ ایالت راین بیسابقه بود. شش نفر اشراف، آن‌هم از مرتجعین سنخ آن، چهار نفر از لردهای مالی، و دو کارمند دولت. این‌ها مردانی نبودند که انبوه آشفته و درهم و برهم مدارکی را، که در ضمن شش هفته در برابر آن‌ها انباشته شده بودند، منصفانه بررسی کنند. در ضمن این مدت به طور مداوم در گوش آن‌ها خوانده شده بود که متهمین، سران یکی از وحشتناک‌ترین توطئه‌های کمونیستی

هستند که می خواهند هر چه مقدس است (یعنی: مالکیت، خانواده، دین، نظم، دولت و قانون) را از بین ببرند! با وجود این، و علیرغم اینکه دولت به طور همزمان به این طبقات ممتاز فهمانده بود که تبرئه‌ی متهمین وسیله‌ی ای در خدمت از بین بردن موازین کنونی تعیین هیأت منصفه خواهد بود و به عنوان یک اقدام مستقیم سیاسی تلقی خواهد شد که به موجب آن اپوزیسیون بورژوا- لیبرال حاضر است حتی با انقلابیون افراطی متحد شود، باز متهمین تبرئه می‌شدند. از آنجا که قضیه به این حد کش یافته بود، دولت دیگر قانون جزای جدید پروس را به طور عطف به ماسبق درباره‌ی متهمین به کار برد و موفق شد هفت نفر از متهمین را محکوم کند، در حالی که فقط شش نفر تبرئه شدند. و همانطور که شما تاکنون مطلع شده اید، مدت ۳ تا ۶ سال زندان برای محکوم شدگان تعیین شده است.

فریدریش انگلس

کلیات آثار مارکس- انگلس به انگلیسی، جلد ۱۱، صفحات ۳۸۸ - ۳۸۹

مترجم: جعفر رسا

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶